

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی - قرآنی»
سال چهارم / شماره دوم / تابستان ۱۳۹۵

بررسی و تحلیل وجه تنزیه پیامبر (ص) از شعر در آیه ۶۹ سوره یس
حامد شریفی نسب^۱ و سید محمود طیب حسینی^۲

چکیده:

خداوند متعال در آیه ۶۹ سوره یس با منزّه خواندن پیامبر اکرم (ص) از «شعر» می‌فرماید: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ». این امر که چرا در این آیه علاوه بر نفی تعلیم «شعر» به پیامبر اکرم (ص)، حتی ساحت ایشان از شعر منزّه دانسته شده، مسأله‌ای است که مفسران آراء متفاوتی را پیرامون آن ارائه کرده‌اند. این پژوهش با تحلیل واژه «شعر» در لغت و اصطلاح و همچنین با اشاره به باورهای عرب عصر نزول نسبت به شعر، آراء مفسران پیرامون این آیه را ارزیابی کرده و به این نتیجه دست یافته که نگرش خاص عرب عصر نزول به شعر و باور به نقش شیاطین در الهام اشعار به شعراء، وجه منزّه دانستن پیامبر (ص) و قرآن مجید از شعر می‌باشد، چرا که نه شیاطین لیاقت وساطت نزول معارف قرآن کریم بر پیامبر اکرم (ص) را دارند و نه برای پیامبر اکرم شایسته است که قرآن کریم را بسان «شعر» از شیاطین دریافت کند.

کلیدواژه‌ها: قرآن، شعر در قرآن، نفی شعر از قرآن، سوره یس، شاعر نبودن پیامبر.

**تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۰۶/۱۳ تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۰۹/۱۰

^۱ نویسنده مسئول دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران h.sharifinasab@chmail.ir

^۲ دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه tayyebhoseini@rihu.ac.ir

۱. مقدمه

سران مشرکان مکه با روش‌های مختلف همچون اعمال فشار و ایراد انواع آزار و اذیت‌ها به پیامبر اکرم (ص) سعی داشتند تا ایشان را از تبلیغ اسلام باز داشته و از گرایش توده‌های مردم به اسلام و قرآن جلوگیری کنند. مشرکان برای تحقق اهدافشان تنها به تکذیب، استهزاء و تهدید اکتفاء نکرده بلکه گاه با ایراد اتهاماتی به پیامبر اکرم (ص) به القاء شبهه در رسالت آن حضرت دست می‌زدند. از جمله اتهاماتی که از جانب مشرکان مطرح می‌شد نسبت دادن اتهام «شعر» بودن به قرآن کریم و اتهام «شاعر» بودن به پیامبر اکرم (ص) بود تا به این طریق، الهی بودن قرآن را انکار نموده و به دنبال آن رسالت پیامبر (ص) را زیر سوال ببرند.

در آیات متعددی از قرآن کریم بارها اتهام مشرکان در شاعر نامیدن پیامبر اکرم (ص) ابطال شده است. از جمله آیات، آیه ۶۹ سوره یس است: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ».

اما آنچه این آیه را از سایر آیات متمایز می‌سازد این است که در این آیه حتی شایستگی شعر برای پیامبر اکرم (ص) نفی شده و ایشان را از آن منزّه دانسته است. مفسران قرآن کریم در تفسیر این آیه، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند که علاوه بر بررسی و ارزیابی این دیدگاه‌ها، تحلیل واژه شعر در لغت و اصطلاح و تبیین باورهای مشرکان نسبت به شعر، برای به دست آوردن وجه دقیق پیراستگی پیامبر (ص) از شعر در این آیه ضروری است. به همین جهت قبل از پرداختن به تحلیل این آیه، تحلیل واژه شعر و شاعر در لغت، اصطلاح و فرهنگ عرب دارای اهمیت است.

۲. معنای «شعر» و «شاعر»

ابتدا واژه «شعر» و «شاعر»، را در لغت و اصطلاح و فرهنگ عرب عصر نزول بررسی می‌کنیم.

۱.۲ «شعر» در لغت

واژه شعر در لغت از ماده «شعر» اشتقاق یافته که در معانی متعددی استعمال می‌گردد. این معانی را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

از معانی رایج ماده «شعر»، سخن دارای وزن و قافیه می‌باشد که در وزن «شعر»، «شعر» (زهری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۸) و «یشعُر» استعمال می‌شود (جوهری، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۹۹) و مصدر آن بر دو وزن «شعر» و «شِعْر» ساخته می‌شود (زهری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۸). بر این اساس «شعرتُ لفلانِ شعراً» یا «شِعراً» وقتی گفته می‌شود که کلام دارای وزن و قافیه‌ای برای شخصی سروده شده باشد.

لازم به ذکر است که این معنا در قرآن کریم، هیچ‌گاه در هیئت فعلی استعمال نشده بلکه تنها در هیئت اسمی به صورت «الشِعْر» (یس: ۶۹)، «شاعر» (حاقه: ۴۱؛ انبیاء: ۵؛ طور: ۳۰؛ صافات: ۳۶) و «الشُعراء» (شعراء: ۲۲۴) به کار رفته است.

از معانی اصلی و رایج دیگر این ماده درک کردن و فهمیدن چیزی است. مثلاً وقتی گفته می‌شود «شعرتُ بكذا» (فراهِیدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۵۱؛ زهری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۶) یا «أشعُرُ به» (زهری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۹) به معنای اطلاع پیدا کردن و آگاهی یافتن از چیزی می‌باشد.

در قرآن کریم ماده شعر به این معنا، تنها در هیئت فعل مضارع به کار رفته و اغلب در سیاق منفی قرار دارد همچون: «لا یشعُرُونَ» (بقره: ۱۲؛ اعراف: ۹۵؛ نحل: ۲۶ و ۴۵؛ و...)، «لا تشعُرُونَ» (بقره: ۱۵۴؛ زمر: ۵۵؛ حجرات: ۲).

از دیگر معانی ماده «شعر»، موی بدن می‌باشد که به شکل «شعر» و «شعر» استعمال می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۴۱۰) و فعل «شعر» از آن انتزاع شده است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۷۷). استعمال ماده «شعر» در این معنا در قرآن کریم تنها در یک مورد و برای تذکر به نعمت بهره‌گیری انسان از پشم، کرک و موی حیوانات به کار رفته است (نحل: ۸۰).

از دیگر معانی مهم ماده «شعر»، آستر لباس بلکه هر چیزی که زیر لباس پوشیده می‌شود و بر روی مو و پوست بدن قرار می‌گیرد، می‌باشد (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۵۰؛ ابن درید، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۲۷).

۲.۲. «شعر» و «شاعر» در اصطلاح

«شعر» در علوم مختلف، از اصطلاح و معنایی متفاوت و مختلف برخوردار است به طوری که در تعریف آن نزد ادیبان و تعریف حکماء تفاوت اساسی دیده می‌شود. شعر در اصطلاح ادبی به کلام منظوم و سخنی که دارای وزن و قافیه باشد تعریف شده است (عمید، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۳۰۶) اما در اصطلاح عالمان منطق، شعر در زمره قضایای خیالی و از صناعات پنج‌گانه در کنار برهان، خطابه، جدل و مغالطه قرار دارد که خیال بر انگیز بودن از عناصر اصلی آن محسوب می‌شود. در این اصطلاح اموری چون وزن و قافیه در درجه بعدی اهمیت قرار می‌گیرند (طوسی، خواجه نصیر الدین، ۱۴۰۸، ص ۷۷؛ مظفر، ۱۳۶۶، ص ۴۵۳). در یونان قدیم نیز عالمان منطق، ماده وجود آورنده شعر را تنها قضایای خیالی می‌دانستند و برای وزن و قافیه، اعتباری قائل نبودند (نک: مظفر، ۱۳۶۶، ص ۴۵۳). ارسطو نیز وزن و قافیه را برای شعر ضروری نمی‌دانست (حلی، ۱۳۶۳، ص ۳۰۱) اما در اصطلاح عرب‌ها، ایرانیان، ترک‌ها و دیگر اقوام، وزن و قافیه از ارکان اساسی شعر محسوب شده و در تحقق شعر لازم دانسته شده است (مظفر، ۱۳۶۶، ص ۴۵۳).

شایان ذکر است که معنای رایج بین توده‌های مردم، تنها همان معنای ادبی شعر بوده اما معنای مصطلح در علم منطق، در بین عموم مردم بلکه حتی در میان مردم یونان قدیم رواج نداشته است (ارسطو، ۱۳۶۹، ص ۱۱۴؛ مظفر، ۱۳۶۶، ص ۴۵۳ به نقل از ابن سینا). به همین جهت هیچ یک از صاحبان کتب لغت، اشاره‌ای به وجود چنین معنایی در میان عرب نکرده و بدون نظر به محتوا، هر سخن دارای وزن و قافیه را «شعر» معرفی کرده‌اند. بر این اساس حمل واژه «شعر» و «شاعر» در قرآن کریم بر اصطلاح علم منطق، صحیح نبوده و در نتیجه تحلیل واژه «شعر» در برخی از تفاسیر به سخن خیالی (لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۰۵ و ج ۴، ص ۵۶۹؛ شبر، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۸۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۲۵۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۹، ص ۱۰) ناشی از خلط بین معنای مصطلح در بین حکماء و معنای رایج بین توده‌های مردم عرب در عصر نزول می‌باشد.

۳.۲ شاعر در فرهنگ عرب عصر نزول

هرچند زبان شعر از زبان مردم بیگانه نیست اما با زبان عادی و رایج تفاوت روشن دارد چرا که انسان برای سرودن شعر نیازمند استعداد ویژه‌ای می‌باشد که هر کسی از آن بهره‌مند نیست. تأثیر شگرف شعر بر نفوس انسان‌ها، زمینه‌ساز پیدایش اسطوره‌ها و باورهای خاصی نسبت به شاعران شده است به طوری که در میان بسیاری از مردم باستان منجر به ایجاد این باور شده است که اشعار شاعران از دنیای دیگری سرچشمه می‌گیرد و موجودات برتری این سخنان را به آنان تلقین می‌کنند و در حقیقت شاعر سخنگوی آن موجود برتر است. این طرز تفکر را در اساطیر دو تمدن بزرگ باستان یعنی روم و ایران و برخی ملل دیگر از جمله اعراب جاهلی و شاعران پس از اسلام نیز می‌توان یافت (نک: آقاحسینی، ۱۳۸۱، ص ۷۳). این نیروی غیبی که الهام‌گر شعر است، به عنوان الهه، فرشته و یا جن مخصوصی شناخته می‌شد که سخنان موزون را بر زبان شاعر جاری کرده و به او قدرت سرودن می‌داد.

عرب عصر جاهلیت نیز به نقش و دخالت جنیان در بسیاری از امور انسانها باور داشتند به حدی که گاه حتی قتل عده‌ای را به جنیان منتسب می‌دانستند (نک: مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۱۴۱-۱۴۰). آنان در خصوص شعر نیز برای جنیان نقش اساسی قائل بودند و بر این باور بودند که وقتی یک جن مردی را که خاطر خواه خودش بود می‌یافت، بر سر او فرود می‌آمد و او را بر زمین می‌انداخت و بر روی سینه او زانو می‌زد و او را ناگزیر از آن می‌ساخت که سخنگوی وی در این دنیا باشد آنگاه آن مرد به عنوان «شاعر» شناخته می‌شد (ایزوتسو، ۱۳۶۸، ص ۲۱۶).

در کتابی که محمد بن ابی الخطاب قرشی در قرن دوم هجری به نام «جَمَهْرَةُ اشعار العرب» نگاشته است فصلی در باب «سخن گویی جن به صورت شعر بر زبان عرب» تدوین یافته که امروزه معمولاً با عنوان «شیاطین الشعراء» نامگذاری شده است. وی در این فصل با نقل داستانها و حکایات متعدد از تکلم جنیان به زبان شعراء و اینکه هر شاعری جنی مخصوص به خود داشته است، نام جن مخصوص هر شاعر از شعراء معروف دوره جاهلی را ذکر می‌کند (نک: قرشی، بی تا، ص ۶۳-۴۷).

علاوه بر این نیز گاه خود شاعر در اشعارش از جنتی که به وی اشعار را الهام می‌کند با نام یاد کرده است چنانکه اعشی در اشعارش از «مسحل» به عنوان جن الهام‌گر خود نام برده است (قرشی، بی‌تا، ص ۶۳؛ راغب، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۶۶۳). از آنجا که در باور آنان به صورت کلی شعر به جن مصاحب شاعر منتسب بود گاهی شاعران به همراهی با آن جن و یا صفات او تفاخر می‌کردند (نک: راغب، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۶۶۴). از برخی از اشعار نیز چنین بر می‌آید که عرب جاهلی، اشعار شاعران را غالباً برگرفته از جنیان مونث که منشأ عواطف و هنر شناخته می‌شدند می‌دانستند (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۲۶).

این باور که شعر از الهامات جنیان بر شعراء می‌باشد حتی پس از اسلام نیز بین شعراء اسلامی رواج داشت. چنانکه در داستان «محمد بن بختیار بغدادی» از شعرای تابعی که به «بله» شهرت داشت نقل شده که وقتی وی اشعارش را برای حاجب می‌خواند و آن را اشعار خود معرفی می‌کرد صدایی از جن مصاحب وی، او را تکذیب می‌کرد و آن اشعار را تعلیم خود می‌خواند (عکری، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۶۶). از فرزددق (م ۱۱۰ق) نیز نقل شده است که منشأ الهام اشعار را اینگونه بیان داشته است: «برای شعر دو شیطان به نام «هوبر» و «هوجل» وجود دارد، کسی که «هوبر» او را همراهی کند شعرش نیکو گردد و کسی که «هوجل» همراهش باشد شعرش زشت می‌گردد» (قرشی، بی‌تا، ص ۶۳).

شایان ذکر است که هرچند در اصل صحت این باور مشرکان و یا حداقل در کلیت آن مناقشات قابل طرح می‌باشد اما به هر حال این امور نشان می‌دهد که تا چه میزان ارتباط میان «جن» و «شعر» نزد عرب عصر نزول، معهود و پذیرفته بوده است.

۳. تحلیل آیه ۶۹ سوره یس

چنانکه اشاره شد ماده «شعر» به معنای «سخن دارای وزن و قافیه» در قرآن کریم مجموعاً در شش آیه در سه هیئت «شعر»، «شاعر» و «شعراء» به کار رفته است که تمام آنها، از آیات مکی قرآن کریم می‌باشد. از آنجا که نزول سوره یس نسبت به سایر سوره‌هایی که در آنها ماده «شعر» به کار رفته مقدم بوده است^۱ بر این اساس می‌توان آیه

۱- بر اساس روایت عطاء خراسانی از ابن عباس در ترتیب نزول سوره‌ها، سوره یس بر سوره‌های حاقه، انبیا، طور، صافات و شعراء تقدم داشته است (نک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۶۱۲).

۶۹ سوره یس را اولین آیه‌ای دانست که در این خصوص نازل شده است. خداوند متعال در این آیه با منزّه خواندن پیامبر اکرم (ص) از «شعر» می‌فرماید: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ» (و ما به او شعر نیاموختیم و [شعر] سزاوار وی نیست، این [سخن] جز اندرز و قرآنی مبین نیست).

در تفسیر این آیه و تحلیل وجه دقیق منزّه دانستن پیامبر (ص) از «شعر» در بخش دوم آیه «وَمَا يَنْبَغِي لَهُ»، ابتداء بررسی و تحلیل بخش اول آیه یعنی «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» ضروری است چرا که به نظر می‌رسد تفسیر بخش دوم آیه، متأثر از تفسیر بخش اول می‌باشد به همین جهت بحث در دو بخش آیه پیگیری می‌شود.

۱.۳. تحلیل بخش اول آیه (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ)

در تفسیر قسمت اول این آیه (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ) و بیان مقصود از «شعر» دو دیدگاه عمده در میان مفسران مطرح می‌باشد:

۱.۱۳ مطلق بودن نفی تعلیم شعر به پیامبر اکرم (ص)

بسیاری از مفسران نفی تعلیم شعر به پیامبر اکرم (ص) در این آیه را مطلق معنا نموده و پیامبر اکرم (ص) را عاجز از سرودن شعر دانسته‌اند. یعنی خدای متعال با عدم تعلیم شعر به پیامبر اکرم (ص)، ایشان را از سرودن شعر ناتوان ساخته و به همین دلیل پیامبر (ص) توانایی سرودن هیچ‌گونه شعری را ندارد.

شیخ طوسی (بی‌تا، ج ۸، ص ۴۷۳)، طبرسی (۱۳۷۲، ج ۸، ص ۶۷۴) و سید بن قطب (۱۴۱۲، ج ۵، ص ۲۹۷) از باورمندان این دیدگاه می‌باشند که نفی تعلیم شعر را مطلق دانسته و علت آن را دفع شبهه از قرآن کریم عنوان کرده‌اند. علامه طباطبایی نیز در شرح این دیدگاه، در تفسیر آیه چنین نگاشته است: آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» این که خداوند به پیامبر شعر آموخته باشد را نفی می‌کند و لازمه آن این است که به صورتی بوده که اصلاً سرودن شعر را بلد نبوده است نه اینکه بلد بوده اما از سرودن شعر به خاطر نهی الهی بر وی امتناع ورزد و نه اینکه قرآن نازل شده شعر نیست هرچند پیامبر (ص) قدرت بر سرودن شعر را داشته باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۱۰۸).

در راستای همین دیدگاه برخی از مفسران که عموم تفاسیر اهل سنت را شکل می‌دهد پا را فراتر نهاده و با توسعه دادن معنای نفی تعلیم شعر به پیامبر (ص)، ایشان را حتی از بازگو نمودن اشعار دیگران نیز عاجز دانسته‌اند. مستند اصلی آنان برای این تفسیر، روایاتی است که مطابق آنها پیامبر اکرم (ص) در بازگو کردن اشعار، کلمات و عبارات را مقدم و موخر ادا می‌کرد و برخی افراد همچون ابوبکر یا عمر، صورت صحیح شعر را برای پیامبر (ص) یادآوری می‌کردند (نک: سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۲۶۹-۲۶۸؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲، ج ۸، ص ۱۳۶-۱۳۵). این مطلب در سه روایت مختلف در خصوص سه بیت متفاوت از عایشه، حکم بن عتیبه و حسن بن یسار نقل شده که در هر سه روایت نقشی برای ابوبکر ذکر شده است (نک: سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۲۶۹-۲۶۸؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲، ج ۸، ص ۱۳۶-۱۳۵).

به عنوان نمونه در روایتی که قتاده از عایشه نقل کرده چنین آمده است: از عایشه سوال شد آیا رسول الله (ص) به شعری تمثیل فرموده بود؟ عایشه پاسخ داد: مبعوض‌ترین سخن نزد او شعر بود و به هیچ شعری تمثیل نکرد مگر به بیت «اخی بنی قیس طرفه»: «ستبدی لک الأیام ما کنت جاهلا/ و یأتیک بالأخبار من لم تزود» که اینگونه فرمود: «من لم تزود بالأخبار»، پس ابوبکر گفت: این گونه نیست ای رسول خدا! پس پیامبر (ص) فرمود: من شاعر نیستم و سزاوار من نیست (صنعانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۸۷-۸۶؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۳۲۰).

مفسران دیگری همچون طبری (۱۴۱۲، ج ۲۳، ص ۱۹)، ثعلبی نیشابوری (۱۴۲۲، ج ۸، ص ۱۳۵)، میبیدی (۱۳۷۱، ج ۸، ص ۲۴۵-۲۴۴) و ابن کثیر (۱۴۱۹، ج ۶، ص ۵۲۵) نیز این روایت قتاده از عایشه را در تفسیر آیه ذکر کرده‌اند.

به دنبال این تفسیر، عده‌ای همچون نحاس (۱۴۲۱، ج ۳، ص ۲۷۳) و بغوی (۱۴۲۰، ج ۴، ص ۲۱) تعبیر «وَمَا يَنْبَغِي لَه» را به «و ما یتسهل له» تاویل برده‌اند و به معنای دشواری بازگو نمودن اشعار توسط پیامبر (ص) تفسیر کرده‌اند. مرحوم طبرسی نیز این تفسیر را به عنوان احتمال ذکر کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۶۷۵-۶۷۴).

اما ابن عطیه اندلسی در تفسیرش با پذیرش و استناد به این گونه روایات، مفاد آن را تعمد پیامبر (ص) در شکستن وزن شعر دانسته است (ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۴۶۲-۴۶۱). قرطبی (۱۳۶۴، ج ۱۶، ص ۵۱-۵۲) و ابوحیان اندلسی (ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۹، ص ۸۰) نیز نظر ابن عطیه را پذیرفته و آن را در تفاسیرشان نقل کرده‌اند.

به هر حال آنچه به صورت کلی شاخصه اصلی این دیدگاه بشمار می‌رود مطلق دانستن نفی تعلیم شعر به پیامبر اکرم (ص) در آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» می‌باشد که در این صورت هرچند مفاد و نتیجه آن، نفی شعر بودن قرآن کریم خواهد بود چنانکه در ادامه نیز قرآن کریم را ذکر معرفی می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ»، لکن بر اساس این تفسیر، بخش اول آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» به منزله دلیلی بر عدم شعر بودن قرآن کریم خواهد بود.

۲.۱.۳ تفسیر به شعر نبودن قرآن کریم

عده‌ای دیگر از مفسران، نفی تعلیم شعر در «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» را، به تعلیم و انزال قرآن مرتبط دانسته‌اند، چرا که در برابر مشرکانی که قرآن کریم را «شعر» و پیامبر (ص) را «شاعر» می‌نامیدند خداوند متعال در این آیه به صورت مستقیم به نفی شعر بودن قرآن کریم پرداخته و تصریح می‌کند که تعلیم قرآن کریم به پیامبر اکرم (ص)، تعلیم شعر نیست. زمخشری در این زمینه چنین نوشته است: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» یعنی ما با تعلیم قرآن، به او شعر نیاموختیم، به این معنا که قرآن شعر نیست و به هیچ وجه شابهتی با شعر ندارد (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۶).

شریف لاهیجی (۱۳۷۳، ج ۳، ص ۷۵۸)، فیض کاشانی (۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۵۹)، سید عبدالله شبر (۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۳۶) و ملاصدرا (۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۸۲) نیز همین دیدگاه را برگزیده و آن را در تفاسیرشان مطرح نموده‌اند. مرحوم طبرسی در مجمع البیان نیز این معنا را به صورت یک احتمال در تفسیر آیه طرح کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۶۷۵).

از مفسران اهل سنت علاوه بر زمخشری، بیضاوی نیز همین دیدگاه را برگزیده است (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۲۷۳). آلوسی نیز با پذیرش این دیدگاه، در تفسیر آیه اینگونه نوشته است: و ما با تعلیم این کتاب که مشتمل بر این بیان و تلخیص در امر مبدأ و معاد

است به پیامبر اکرم (ص) شعر نیاموختیم ... و مقصود از نفی تعلیم شعر به پیامبر (ص) با تعلیم کتاب، به صورت کنایه نفی شعر بودن قرآن است چرا که آنچه خداوند به او تعلیم داده است همان قرآن است و وقتی تعلیم شعر نبوده باشد پس این قرآن قطعاً شعر نخواهد بود (ألوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۲، ص ۴۶-۴۵).

توجه به این نکته ضروری است که بنا بر این تفسیر، واژه «شعر» و نفی تعلق گرفته به آن در این آیه، مطلق نمی‌باشد تا نفی تعلیم آن به پیامبر (ص) به معنای عاجز ساختن پیامبر از مطلق سرودن شعر و یا حتی مطلق بازگو نمودن شعر بوده باشد، بلکه مطابق این دیدگاه این آیه تنها به معنای نفی شعر بودن قرآن کریم می‌باشد که در این صورت تعبیر «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» در این آیه شریفه به معنای «و ما انزلنا علیه الشعر» خواهد بود.

بر این اساس تفاوت دو دیدگاه در این امر خواهد بود که بر طبق دیدگاه دوم، نفی شعر بودن قرآن کریم مدلول مطابقی «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» می‌باشد و ادامه آیه یعنی «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ» نیز تکمیل و تحکیم همان مطلب است، اما در دیدگاه اول، شعر نبودن قرآن کریم و همچنین ادامه آیه یعنی «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ» لازمه و نتیجه عدم تعلیم شعر به پیامبر اکرم (ص) خواهد بود.

ارزیابی دیدگاه مفسران در تفسیر (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ)

به نظر می‌رسد دیدگاه اول که برای «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» اطلاق قائل شده و مفاد آیه را عجز پیامبر (ص) از سرودن شعر بیان کرده قابل اعتماد نیست. در توضیح این مطلب باید به این نکته توجه نمود که به لحاظ قواعد عربی این آیه از عمومیت لفظی برخوردار نیست چرا که در این صورت باید «الشُّعْرَ» به صورت نکره «شِعْرًا» آورده می‌شد تا نکره در سیاق نفی دلالت بر عمومیت نفی کند. به عبارت دیگر تعبیر «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» به معنای «و ما علمناه شعراً» نیست که در نفی تعلیم شعر عمومیت داشته باشد بلکه نهایت چیزی که بتوان از آن استفاده کرد اطلاق نفی شعر است، که البته این اطلاق مشروط به احراز مقدمات حکمت می‌باشد. از جمله مقدمات حکمت، احراز عدم وجود قرینه یا آنچه صلاحیت قرینه بودن برای تقیید را دارد می‌باشد در حالی که تعبیر «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ» در ادامه همین آیه، صلاحیت آن را دارد که قرینه برای تقیید این اطلاق

بوده باشد، به این معنا که ما در تعلیم قرآن به پیامبر (ص)، شعر تعلیم نداده‌ایم بلکه آن، ذکر و قرآنی مبین است.^۱

علاوه بر این که عدم وجود قدر متیقن در مقام مخاطب از دیگر شروط تحقق مقدمات حکمت می‌باشد در حالی که قدر متیقن از عدم تعلیم شعر در آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ»، اراده عدم تعلیم شعر گونه قرآن کریم می‌باشد چه در ضمن معنای مطلق قصد شده باشد چه به صورت خاص. بنابراین به لحاظ عدم تحقق مقدمات حکمت در آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ»، استفاده اطلاق از این آیه صحیح به نظر نمی‌رسد.

از طرف دیگر چنان که برخی از مفسران نیز اشاره کرده‌اند ذوق سلیم بر این مطلب گواهی می‌دهد که عجز از سرودن شعر، نقصی در فطرت و طبع انسان به شمار می‌آید (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۸۵) پس چگونه ممکن است این امر را به پیامبر اکرم (ص) نسبت داد. علاوه بر اینکه ابیات مختلفی که در روایات متعدد از پیامبر اکرم (ص) توسط بخاری، مسلم، ترمذی و دیگران نقل شده‌اند (نک: دروزه، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۴۲-۴۱) نیز هر چند به اندازه‌ای نیستند که به لحاظ آنها اطلاق شاعر بر پیامبر اکرم (ص) صحیح باشد، لکن شاهد بر این است که مقصود از آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» نفی مطلق شعر از پیامبر (ص) نمی‌باشد.

در مقابل، روایات معدود مربوط به عدم قدرت پیامبر اکرم (ص) در بازگو نمودن اشعار نیز به لحاظ سند و متن ضعیف بوده و قابل اعتماد نمی‌باشند. ضعف روایت «حکم بن عتیبه» و «حسن بن یسار بصری» به جهت ارسال سندی آنها است چرا که آنان عصر پیامبر (ص) را درک نکرده اما بدون ذکر واسطه خود تا پیامبر (ص)، از ایشان روایت نقل کرده‌اند. اما روایت «قتاده» از «عایشه» نیز ضعیف است زیرا علاوه بر آنکه «قتاده» به تدلیس در حدیث توصیف شده است (ذهبی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۳۸۵؛ عسقلانی، ۱۴۰۴، ج ۸، ص ۳۱۸)

۱- لازم به ذکر است که حتی در صورت شک در قرینه بودن تعبیر موجود برای تقييد اطلاق، باز هم تمسک به اطلاق صحیح نخواهد بود چرا که بر خلاف عام که در آن تا زمانی که دلیل بر تخصیص محرز نشود عام بر عمومیتش باقی و تمسک به آن بلا اشکال می‌باشد، در اطلاق، احراز مقدمات حکمت و احراز عدم قرینه شرط است و تا زمانی که تحقق مقدمات حکمت و عدم وجود قرینه احراز نشده باشد، شرط تمسک به اطلاق تحقق نیافته و تمسک به آن صحیح نخواهد بود.

آثار تدلیس در همین حدیث نیز مشهود است چرا که قتاده بدون آن که این روایت را مستقیماً از عایشه نقل کند به جای تعبیر «حَدَّثْتَنِي عَائِشَةُ أَنَّهُا سَأَلَتْ» با تعبیر «بَلَّغَنِي أَنَّ عَائِشَةَ سَأَلَتْ» این روایت را گزارش کرده تا سند آن را بدون عیب وانمود کند.^۱ از طرف دیگر از آنجا که نیمه دوم این روایت توسط راویان مختلفی همچون شریح بن هانی (ترمذی، بی تا، ج ۲، ص ۷۱۷؛ احمد بن حنبل، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۱۳۸، ۱۵۶، ۲۲۲؛ نسائی، بی تا، ج ۹، ص ۳۶۶)، عامر شعبی (احمد بن حنبل، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۱۴۶؛ نسائی، بی تا، ج ۹، ص ۳۶۶) و عکرمه (ابن سعد، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۴) از خود عایشه نقل شده که در تمام این روایات، پیامبر (ص) همین بیت شعر را به صورت صحیح خوانده‌اند، به نظر می‌رسد که قتاده (یا شخصی که در واقع قتاده این روایت را از او نقل کرده) برای جمع بین این روایات و حدیث مفرد ابونوفل از عایشه (احمد بن حنبل، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۱۳۴؛ بیهقی، بی تا، ج ۱۰، ص ۲۴۵) مبنی بر مبغوضیت شعر نزد پیامبر ص (چنانکه در نیمه اول روایت قتاده نیز به آن اشاره شده)، متن این دو روایت عایشه را ترکیب کرده و با انجام تغییراتی در آن، اشتباه در خواندن این بیت را به پیامبر اکرم (ص) نسبت داده است. به هر حال سند این روایت نیز مرسل است.

علاوه بر این، روایات متعدد دیگری که بر شعر خواندن پیامبر اکرم (ص) آن هم به صورت صحیح دلالت دارد^۲ و به لحاظ تعداد نسبت به روایات دال بر سهو، بیشتر بوده و از سند محکم‌تری نیز برخوردار هستند گواه باطل بودن روایات سهو می‌باشد.

دروزه نیز در مقام ابطال روایات دال بر سهو پیامبر اکرم (ص) در بازگو کردن اشعار، با بیان اینکه این روایات در جوامع حدیثی صحیح نقل نشده به ذکر ابیات متعددی از پیامبر اکرم (ص) که توسط بخاری، مسلم، ترمذی و دیگران روایت شده پرداخته و در نهایت

۱- عده‌ای از علماء رجال اهل سنت، شرط پذیرش حدیث قتاده و افراد مدلس را، تصریح به نقل روایت با الفاظی مثل «حدثنا» یا «سمعنا» دانسته‌اند (نک: خطیب بغدادی، بی تا، ص ۳۶۲-۳۷۰).

۲- روایت اول: بخاری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۵۱-۵۵۲؛ مسلم، بی تا، ج ۱۲، ص ۱۷۲؛ ابن ماجه، بی تا، ج ۱، ص ۴۱۱
روایت دوم: بخاری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۸۷؛ مسلم، بی تا، ج ۱۲، ص ۱۷۱-۱۷۲

روایت سوم: بخاری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۵۷؛ مسلم، بی تا، ج ۱۲، ص ۱۲۰؛ ترمذی، بی تا، ج ۱، ص ۴۵۲

روایت چهارم: بخاری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۵۴۴؛ مسلم، بی تا، ج ۱۲، ص ۱۵۵-۱۵۶؛ ترمذی، بی تا، ج ۲، ص ۸۶۱

روایت پنجم: ترمذی، بی تا، ج ۲، ص ۸۴۰؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۲، ص ۴۶۹

می‌نویسد: همه این ابیات طبق قواعد متواتر شعر عربی، شعر موزون محسوب می‌شود... [علاوه بر آنکه] نفی بازگو نمودن شعر از پیامبر اکرم (ص) با طبیعت اشیاء سازگار نیست چرا که پیامبر (ص) مطابق زندگی عرب معیشت داشت و در آن معیشت شعر نقش بزرگی داشت (دروزه، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۴۳-۴۱).

بر این اساس روایات مربوط به سهو پیامبر (ص) در شکستن وزن اشعار، به لحاظ سندی و دلالی قابل پذیرش نبوده و نمی‌تواند مبنای تفسیر آیات قرآن قرار گیرد.

به این ترتیب می‌توان گفت تفسیر صحیح این بخش از آیه، همان دیدگاه دوم است که مطابق آن مقصود از نفی تعلیم شعر، تنها نفی شعر بودن قرآن کریم می‌باشد.

۲.۳. تحلیل بخش دوم آیه (وَمَا يَنْبَغِي لَهُ)

مفسران شیعه و اهل سنت در تفسیر آیه «وَمَا عَلَّمَنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُّبِينٌ»، مرجع ضمیر موجود در فعل «ینبغی» را واژه «الشعر» دانسته‌اند، همچنین در تبیین مرجع ضمیر «له» نیز اکثر مفسران مرجع آن را پیامبر اکرم (ص) دانسته‌اند اما در عین حال برخی نیز احتمال رجوع ضمیر «له» را به قرآن کریم مطرح دانسته‌اند (ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۹، ص ۸۱؛ بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۲۷۳؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۴۶۲؛ شبر، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۳۶) چنان که ضمیر بعد از آن یعنی «إِنْ هُوَ...» نیز به قرآن کریم بازگشت می‌کند.

در صورت رجوع ضمیر «له» به پیامبر اکرم (ص)، در تحلیل «وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» تفسیرهای متعددی ارائه شده است:

۱.۲.۳. تاویل به «ما یتسهل له»

عده‌ای از مفسران اهل سنت با اتکاء به چند روایت سهو پیامبر (ص) در شعرخوانی، تعبیر «وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» را به «و ما یتسهل له» تاویل برده‌اند، یعنی بازگو کردن اشعار برای پیامبر (ص) دشوار بوده است (نک: نحاس، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۲۷۳؛ بغوی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۲۱). مرحوم طبرسی نیز این تاویل را در تفسیر آیه محتمل دانسته (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۶۷۵-۶۷۴) و ابوالفتوح رازی نیز به آن تمایل نشان داده است (ابوالفتوح رازی،

۱۴۰۸، ج ۱۶، ص ۱۶۷). زمخشری (۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۶) و بیضاوی (۱۴۱۸، ج ۴، ص ۲۷۳) نیز همین تاویل را برای «وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» ذکر کرده‌اند.

برخی از لغویان از اهل سنت نیز معنای سیاقی «ما ینبغی له» را «ما یتسهل له» بیان نموده‌اند چنانکه راغب (۱۴۱۲، ص ۱۳۷)، ازهری (بی‌تا، ج ۱۰، ص ۳۲۳) و ابن سیده (بی‌تا، ج ۶، ص ۲۷) بر این نظرند. این دیدگاه به اشتباه به خلیل بن احمد فراهیدی نیز نسبت داده شده است (نک: ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۳۵۰ و فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۶۶-۶۵).^۱ راغب اصفهانی با اشاره به دو وجه معنایی برای «ینبغی»، معنای آن را در آیه شریفه چنین بیان کرده است: وقتی گفته می‌شود «ینبغی ان یکون کذا» به دو وجه استعمال می‌شود: اول برای بیان آنچه اقتضای یک امری را داشته باشد (ما یکون مستخراً للفعّل) مثل: «النار ینبغی ان تحرق الثوب» (یعنی آتش ذاتاً اقتضای آن را دارد که لباس را بسوزاند) و وجه دوم به معنای شایستگی (سزاوار بودن و اهلیت داشتن) است مثل: «فلان ینبغی ان یعطی لکرمه» (فلانی سزاوار است که به خاطر کرمش فضل و بخشش کند)؛ و سخن خداوند متعال «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ» بر وجه اول است چرا که معنای آن، «لا یتسخّر و لا یتسهّل له» می‌باشد (ذاتاً اقتضا و استعداد شعر را ندارد و برای او آسان نیست)، مگر نمی‌بینی که لسان ایشان به شعر جریان نمی‌یابد (راغب، ۱۴۱۲، ص ۱۳۷).

از دیدگاه راغب می‌توان چنین برداشت کرد که تفاوت دو وجه یاد شده در تکوینی بودن وجه اول و هنجاری بودن وجه دوم می‌باشد به این معنا که «ینبغی» در جایی که شیئی یا شخصی به صورت ذاتی و تکوینی اقتضای یک امری را داشته باشد بر وجه اول استعمال می‌شود و آنجا که به صورت هنجار و ارزش در قالب باید و نباید نسبت به شیئی یا شخصی اطلاق می‌گردد بر وجه دوم استعمال می‌شود که به عقیده راغب با توجه به روایات سهو پیامبر در شعر خوانی، واژه «ینبغی» در آیه شریفه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا

۱- منشأ اشتباه آن است که ازهری بعد از نقل دیدگاه خلیل، بدون هیچ اشاره‌ای خودش آیه را به «ما یتسهل له» تفسیر کرده و سپس ابن منظور به خاطر عدم مراجعه به اصل کتاب «العین»، دیدگاه خلیل را به همراه اضافات ازهری، به عنوان دیدگاه خلیل در «لسان العرب» مطرح کرده است.

يَنْبَغِي لَهٗ» در معنای اول استعمال شده و به صورت تکوینی شعر را از پیامبر اکرم (ص) نفی می‌کند.

نقد و بررسی این دیدگاه:

چنان که گذشت این دیدگاه بر چند روایت ضعیف سندی و دلالی مبنی بر سهو پیامبر (ص) در بازگو کردن اشعار مبتنی شده و در مقابل نیز از روایات متعدد دیگر مبنی بر شعرخوانی صحیح پیامبر (ص) که به لحاظ سندی قوی‌تر می‌باشند غفلت شده است که در نهایت منجر به آن شده که آیه را به عجز و نقص ذاتی پیامبر اکرم (ص) از بازگنمودن اشعار تاویل ببرند.

اما آنچه برخی از لغویان در تحلیل واژه «ینبغی» به «یتسهل» ذکر کرده‌اند نیز همان طور که از سخن راغب بر می‌آید معنای سیاقی «ینبغی» در آیه به عقیده وی می‌باشد نه معنای حقیقی کلمه؛ به عبارت دیگر برای به دست آوردن معنای حقیقی کلمه، ذات کلمه بدون هرگونه قرینه‌ای ملاحظه می‌شود اما در استخراج معنای سیاقی، قرائن متصله و منفصله که معنای یک واژه در جمله را شکل می‌دهند ملاحظه می‌گردد و از آنجا که راغب با قرینه گرفتن روایت سهو پیامبر (ص) در شعر خوانی، واژه «ینبغی» را به «یتسهل» معنا نموده بنابراین، این معنا، معنای حقیقی و موضوعه کلمه نخواهد بود بلکه معنای سیاقی برگرفته از قرائن می‌باشد و به همین جهت وقتی اصل روایت سهو پیامبر (ص) را مخدوش بدانیم دیگر قرینه‌ای برای تاویل معنای «ینبغی» به «یتسهل» باقی نمی‌ماند. برخی از مفسران نیز این تاویل را خلاف ظاهر دانسته‌اند (دروزه، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۴۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۶، ص ۳۰۵-۳۰۴). بنابراین، این دیدگاه نمی‌تواند در تفسیر آیه مورد پذیرش قرار گیرد.

۲.۲.۳. دفع شبهه ساختگی بودن قرآن

هرچند تعدادی از مفسران برای عدم تعلیم شعر به پیامبر اکرم (ص) در تحلیل «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ»، حکمتی نظیر تثبیت اعجاز قرآن به لحاظ امی بودن و غیر شاعر بودن آورنده آن و در نتیجه دفع شبهه ساختگی بودن قرآن بیان کرده‌اند (طوسی، بی‌تا، ج ۸، ص ۴۷۳) اما در این میان تنها قرطبی این حکمت را در تحلیل «وَمَا يَنْبَغِي لَهٗ» به عنوان

وجه عدم شایستگی شعر برای پیامبر اکرم (ص) ارائه نموده است. وی در این زمینه چنین نگاشته است: «وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» یعنی برای او سزاوار نیست که [شعر] بگوید. خداوند متعال این امر را نشانه‌ای از نشانه‌های نبی‌اش قرار داده است تا برای مخاطبانش شبهه ایجاد نشود که گمان کنند ایشان به خاطر قدرت بر شعری که در طبعش وجود دارد بر [ساختن] قرآن قدرت پیدا کرده است (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۶، ص ۵۵).

نقد و بررسی این دیدگاه:

این دیدگاه که در آن تحقق اعجاز به لحاظ آورنده قرآن کریم وجه عدم سزاوار بودن شعر برای پیامبر اکرم (ص) دانسته شده نیز علاوه بر اینکه مبتنی بر مطلق دانستن نفی «شعر» از پیامبر اکرم (ص) در آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» می‌باشد که اشکالاتی بر آن وارد شد، با این حال باز هم این دیدگاه قابل پذیرش نیست چرا که عدم وجود یک صفت در پیامبر اکرم (ص) برای نمایان شدن اعجاز قرآن، موجب مذموم و ناپسند شدن آن صفت نخواهد شد تا پیامبر (ص) از اتصاف به آن پیراسته و منزّه خوانده شود، چنان که به عنوان نمونه امی بودن و عدم کتابت پیامبر اکرم (ص) که از جمله وجوه اعجاز قرآن می‌باشد نیز موجب مذموم و ناپسند دانستن اصل «کتابت» و «درس خواندن» نمی‌شود تا صحیح باشد که بگوییم پیامبر (ص) از «کتابت» پیراسته است و «کتابت» شایسته پیامبر (ص) نیست. بر همین اساس بر فرض که عدم تعلیم «شعر» به پیامبر اکرم (ص) نیز از همین باب و برای استحکام اعجاز قرآن بوده باشد این امر نمی‌تواند موجب ناپسند دانستن «شعر» شود و به تبع، آن را شایسته پیامبر اکرم (ص) ندانست، چرا که به هر حال «شعر» سخن نظام‌مند و زیبایی است که نسبت به نثر در شنونده تاثیرگذارتر است، بر این اساس نمی‌توان توانایی سرودن شعر را نقضی برای شاعر به شمار آورد.

نقد دیگری که برخی از مفسران به این دیدگاه وارد دانسته‌اند این است که توانایی سرودن شعر و قدرت بر منظم ساختن کلمات و جملات در قالب اشعار زیبا، از استعدادهای فطری انسان‌ها به شمار می‌آید که نداشتن این استعداد و توان فطری، نقصانی در فطرت محسوب می‌شود بنابراین در مورد پیامبر اکرم (ص) که در اوج اعتدال نفسانی و فطری می‌باشد عجز از سرودن شعر ممکن به نظر نمی‌رسد. لازم به ذکر است که این امر با عدم قدرت پیامبر (ص) بر «کتابت» نقض نمی‌شود، چرا که کتابت از علوم اکتسابی بوده و به

فطرت انسانی ارتباطی نداشته و کاشف از نقص در فطرت نیست (نک: ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۸۵).

۳.۲.۳. اولویت داشتن وزن شعر بر محتوای آن نزد شاعر

برخی از مفسران نیز وجه عدم شایستگی «شعر» برای پیامبر (ص) را در این جهت دانسته‌اند که مقصود اصلی شاعر، تحقق وزن و قافیه برای شعر بوده اما محتوای شعر، مقصود ثانوی او می‌باشد در حالی که پیامبر اکرم (ص)، محتوای سخنش مقصود اولی ایشان می‌باشد و برای ایشان سزاوار نیست که به جهت رعایت لفظ، محتوا را تغییر دهد.

فخر رازی با رد دیدگاه مفسرانی که آیه را به «ما یتسهل له» تاویل برده‌اند، این وجه را برگزیده می‌نویسد: وجه بهتر آن است که «ما ینبغی له» را بر معنای ظاهری‌اش حمل کنیم یعنی شعر لایق او نیست و صلاحیت آن را ندارد به این دلیل که شعر شاعر را وادار می‌کند تا برای مراعات لفظ و وزن به تغییر معنا روی آورد، پس شارع لفظش تابع معناست اما شاعر معنایش تابع لفظ است، زیرا شاعر لفظی را می‌پسندد که با آن وزن شعر یا قافیۀ آن را تصحیح کند و ناچار است معنا را تابع آن گرداند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۶، ص ۳۰۵).

برخی دیگر از مفسران نیز همین دیدگاه را در تفسیر آیه پذیرفته‌اند (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵، ج ۲۵، ص ۹۸).

نقد و بررسی این دیدگاه:

این دیدگاه نیز سخن محکمی به نظر نمی‌آید، چرا که اینگونه نیست که شاعر بدون در نظر گرفتن معنا و مقصود خاصی، به چیدن الفاظ در کنار هم اقدام کند و به صورت اتفاقی یا به صورت تبعی، معنا و مفهومی برای آن تولید شود بلکه شاعر نیز ابتداء با در نظر گرفتن معنا و مقصودی خاص با توجه به استعدادش در گزینش کلمات و قدرتش بر چینش این کلمات در جملات، شعر را به نظم در می‌آورد بنابراین شعراء هم در سرودن اشعار ابتداء محتوا را قصد نموده و با هنر خود الفاظ را در مرتبۀ دوم برای افادۀ آن معنا منظم می‌سازند.

علاوه بر این که اگر شعراء را به خاطر اهتمام به نظم سخن، به ثانوی بودن قصد محتوا محکوم کنیم باید همین حکم را در مورد خطیبانی که با گزینش الفاظ فصیح و جملات بلیغ، الفاظ غیر فصیح و غیر بلیغ را کنار می‌گذارند نیز جاری بدانیم و در نتیجه فصاحت و بلاغت را نیز شایسته و سزاوار پیامبر اکرم (ص) ندانیم چرا که قصد اولی آنها مراعات الفاظ است نه معانی!

لکن باید گفت آنچه شعر را از غیر شعر متمایز می‌سازد تفاوت در رتبه توجیه به لفظ و معنا نیست بلکه آن است که انسان عادی، به جهت عدم تسلط به الفاظ و وزن‌های شعری، توانایی چیدن سخن در قالب زیبا را ندارد اما وقتی یک خطیب بخواهد همان محتوا را بیان کند تا این حد قدرت دارد که آن را در قالب نثری زیبا بیان کند اما شاعر از او نیز مستعدتر بوده و این توانایی را دارد که این محتوا را در قالب الفاظ به همراه وزن و قافیه ادا کند لکن بالاتر از همه آنها، قدرت خداوند متعال در گزینش کلمات و چینش آنها می‌باشد که علاوه بر عالی بودن محتوا و معارف قرآن کریم، آن را در قالبی بیان داشته است که جن و انس از هم‌وردی آن عاجز و درمانده‌اند. بنابراین، این دیدگاه نیز نمی‌تواند بیان‌گر وجه عدم شایستگی شعر برای پیامبر اکرم (ص) دانسته شود.

۴.۲.۳. خیالی و غیر واقعی بودن محتوای شعر

عده‌ای دیگر از مفسران وجه عدم سزاوار بودن «شعر» برای پیامبر اکرم (ص) را خیالی بودن «شعر» و غیر واقعی بودن محتوای آن دانسته و علت پیراستگی پیامبر (ص) از شعر را همین امر بیان کرده‌اند چرا که سخن پیامبر اکرم (ص)، سراسر حقیقت و پیام الهی‌ست، چنانکه به عنوان نمونه شریف لاهیجی تخیلی و غیر حقیقی بودن شعر را وجه سزاوار نبودن آن برای پیامبر اکرم (ص) بیان کرده است (لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۷۵۸). علامه طباطبایی نیز به دنبال دیدگاه خود در مطلق دانستن نفی شعر از پیامبر اکرم (ص)، آیه «وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» را چنین تفسیر نموده است: «وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» در مقام منت نهادن بر ایشان است به اینکه خداوند او را از گفتن شعر منزّه داشته است پس این عبارت در مقام دفع این توهم است که عدم تعلیم شعر به پیامبر اکرم (ص) موجب نقص و عاجز ساختن ایشان شده باشد [که خداوند این توهم را اینگونه دفع می‌کند که عدم تعلیم شعر به پیامبر (ص)] برای ترفیع درجه و منزّه داشتن ساحت پیامبر (ص) از چیزی است که

متخصصین فن شعر بدان مشغولند که معانی را با تخیلات دروغین شعری تزیین می‌کنند و هر چه این کذب دقیق‌تر باشد پسندیده‌تر می‌گردد و همچنین سخن را با وزن‌های موسیقی تنظیم کرده تا گوش‌نواز شود، بنابراین برای پیامبر اکرم (ص) سزاوار نیست که شعر بگوید در حالی که رسول خداست و نشانه رسالتش و متن دعوتش قرآن است که در بیانش معجزه، ذکر و قرآن مبین است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۷، ص ۱۰۸).

وجه متعددی که مولفان تفسیر نمونه نیز در این زمینه ذکر کرده‌اند اکثراً به همین دیدگاه بازمی‌گردد (نک: مکارم شیرازی و همکاران، ج ۱۸، ص ۴۴۰ - ۴۳۹). به هر حال ظاهر این دسته از تفاسیر آن است که به لحاظ خیالی بودن اصل شعر به صورت کلی، شعر سزاوار پیامبر (ص) نیست، اما برخی از مفسران با تقسیم شعر به دو اصطلاح، مفاد آیه را تنها مربوط به اصطلاح خاصی دانسته‌اند، چنانکه فیض کاشانی با بیان این که شعر در اصطلاح در دو معنای «سخن موزون» که دارای وزن و قافیه می‌باشد و «سخن شعری» که دارای محتوای خیالی و غیر واقعی می‌باشد - چه دارای وزن و قافیه باشد چه نباشد - شعر را تنها مطابق اصطلاح دوم یعنی «سخن شعری» از پیامبر اکرم (ص) منزه دانسته و در تفسیر آیه چنین آورده است: ما با تعلیم قرآن به پیامبر اکرم (ص) شعر نیاموختیم یعنی از طریق فن شعر چیزی بر او نازل نکردیم همان فنی که شاعران به وسیله آن خیالاتی را به نظم در می‌آورند که [در شنونده] ایجاد رغبت یا نفرت یا ... می‌کند بدون این که این خیالات پایه‌ای از حقیقت داشته باشند بلکه صرفاً خوش‌رنگ می‌باشند چه موزون باشند چه غیر موزون. «وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» یعنی این فن [شایسته او نیست]. ... [اما این که گفته‌اند پیامبر (ص) هیچ‌گاه شعر نگفت] مقصود آن است که ایشان کلام شعری نگفته است نه این که کلام موزون نگفته است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۲۵۹).

ایشان همچنین در توضیح این مطلب به مواردی اینچنین استناد می‌کند: در روایت آمده است که «بعضی از شعر حکمت است» یعنی بعضی از کلام موزون و از پیامبر (ص) نیز سخن موزون نقل شده است ... چرا که وزن و قافیه برای سخن نقص نمی‌باشند زیرا اگر نقص محسوب می‌شدند امیرامومنین (ع) از وزن و قافیه در سخن استفاده نمی‌کرد در

حالی که ابیات مستفیضی از ایشان و همچنین از سایر ائمه روایت شده است، [بنابراین] نقص فقط در سخن شعری است (همان، ص ۲۶۰-۲۵۹).

ملا صدرا نیز مشابه همین دیدگاه را برگزیده می‌نویسد: «وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» یعنی شعر شایسته پیامبر نیست چرا که منبع معارف پیامبر و مأخذ مکاشفاتش کلیدهای غیبی است که غیر از خداوند کسی نمی‌داند ... در حالی که منبع معانی شعری گنجینه‌های وهم و خیال است (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۲۸۲). ... آنچه از شعر مذموم است، وزن و قافیۀ آن نیست... لکن آنچه از شعر مذموم می‌باشد خیال‌پردازی‌های دروغینی است که شوق‌آفرین یا وحشت‌آفرین می‌باشد و همچنین مبالغه‌گویی‌هایی که انسان‌ها را به انجام یا منع کاری تشویق می‌کند بدون اینکه مراعات صداقت یا حقیقت را کرده باشد (همان، ص ۲۸۴).

ایشان همچنین در ادامه به تقسیم شعر به دو اصطلاح، تصریح کرده و در نهایت به نتیجه‌گیری پرداخته و چنین نگاشته است: شعر به دو معنی اطلاق می‌گردد: یکی: سخن منظوم که در آن یکی از وزن‌های عروضی و ترجیع قافیه‌ها لازم است که این قسم گاهی مشتمل بر حکمت و موعظه بوده و گاهی مشتمل بر گزافه‌گویی‌های خیالی است و دوم: کلام خیالی که در نفس، قبض و بسط ایجاد می‌کند و برای آن علاقه و نفرت و اقدام و منع حاصل می‌سازد ... و شعر مذموم، همین قسم دوم است نه قسم اول به صورت مطلق بلکه از قسم اول تنها بخش دومش مذموم است (همان، ص ۲۸۶-۲۸۵).

بنابراین بر طبق دیدگاه فیض کاشانی و ملاصدرا، شعر به دو اصطلاح «سخن موزون» و «سخن خیالی» تقسیم شده که رابطه میان آن دو، عموم و خصوص من وجه می‌باشد چرا که هر سخن موزونی، خیالی نیست و هر سخن خیالی، موزون نیست و گاهی سخن موزون، سخنی خیالی می‌شود. در این میان تنها «سخن خیالی و غیر واقعی» از ساحت پیامبر اکرم (ص) منزّه دانسته شده چه در قالبی موزون باشد چه غیر موزون. همچنین بنا بر این دیدگاه، «سخن موزون» تا زمانی که محتوایی غیر حقیقی و خیالی نداشته باشد عیب سخن محسوب نمی‌شود بلکه زینتی برای کلام بشمار می‌آید و شایسته پیامبر اکرم (ص) بوده و نفی موجود در آیه «وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» شامل آن نخواهد شد.

نقد و بررسی این دیدگاه:

این دیدگاه گرچه بخودی خود سخنی صحیح و نفی شعر به این معنا از ساحت پیامبر حقیقتی غیر قابل انکار است، اما نمی‌تواند در تفسیر آیه مورد قبول قرار گیرد چرا که:

اولاً: بر اساس آنچه در تبیین معنای اصطلاحی شعر بیان شد، در این دیدگاه بین معنای مصطلح در علم منطق و معنای رایج در میان عرب عصر نزول خلط صورت گرفته است، زیرا آنچه معیار در تفسیر آیات قرآن کریم می‌باشد معنای رایج الفاظ در عصر نزول است، و معنای متفاهم در خصوص شعر نزد آنان، هر سخن دارای وزن و قافیه بوده بدون این که برای محتوا در ماهیت شعر تاثیری قائل باشند. بر این اساس تفسیر شعر به سخن خیالی و غیر حقیقی و یا تقسیم شعر به دو قسم شعر موزون و خیالی و حمل آیات قرآن کریم بر اراده شعر خیالی، بدان جهت که بر اصطلاح و معنای غیر رایج در میان عرب مبتنی شده است تفسیر صحیحی نخواهد بود.

ثانیاً: سخنان دارای وزن و قافیه همیشه این گونه نیستند که قبیح را مدح کنند یا حسن را مذمت کنند و یا بر امور خیالی و غیر حقیقی مبتنی باشند بلکه حتی ادعای غلبه چنین امری در شعر، ادعایی گزاف بشمار می‌آید، چرا که «شعر» نیز همانند نثر می‌باشد که گاه صدق بوده و گاه کذب می‌باشد، گاه امور خیالی و غیر حقیقی را منتقل می‌کند و گاه امور حقیقی و واقعی را در بر دارد و به هر حال به طور کلی این امور را نمی‌توان در ماهیت «شعر» یا «نثر» تاثیر گذار دانست. این مضمون در روایتی از پیامبر اکرم (ص) اینگونه روایت شده که در مورد «شعر» فرمودند: «هُوَ كَلَامٌ فَحَسَنُهُ حَسَنٌ، وَقَبِيحُهُ قَبِيحٌ» (دارقطنی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۷۴؛ بیهقی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۲۳۹) شعر سخن است پس شعر نیکو، نیکوست و شعر قبیح، قبیح است. البته هرچند شعر مطابق اصطلاح اهل منطق، الزاماً خیالی و غیر برهانی می‌باشد لکن چنانکه گذشت که این اصطلاح غیر رایج در میان عرب، نمی‌تواند معیار تفسیر آیات قرار گیرد.

ثالثاً: آنچه این دسته از مفسران را بر آن داشته است که «شعر» را به عنوان تخیلات دروغین و غیر حقیقی معرفی کنند به کارگیری فنّ مبالغه و استعاره در اشعار است در حالی که این دو فنّ، از محسنات هر سخنی محسوب می‌شود هرچند کاملاً منطبق بر

واقع نباشد و در آن تخیل گوینده یا شنونده نقش داشته باشد. به همین جهت در قرآن کریم نیز استعاره و مبالغه به کار رفته است چرا که زبان قرآن کریم، زبان برهانی صرف نیست تا به کارگیری تخیل شنونده در آن قبیح به شمار آید. به عنوان نمونه مبالغه در تشبیه روی گردانی مشرکان از پیامبر (ص) به حیوانات رمیده‌ای که از شیر درنده فرار می‌کنند (مدثر: ۵۱-۵۰) به کار گیری تخیل مخاطب برای ابلاغ رسالت است همچنانکه مبالغه در تشبیه سپیدی حوریان به سپیدی تخم پرندگان (صافات: ۵۰-۴۹) موجب بلیغ‌تر شدن سخن می‌گردد و نقص سخن به حساب نمی‌آید.

همچنین استعاره‌هایی همچون کوه خواندن ابرهای متراکم (نور: ۴۳)، پوست‌کندن روز از شب (یس: ۳۷)، شعله‌ور شدن پیری بر سر (مریم: ۴)، درو کردن ظالمان (انبیاء: ۱۵)، چشاندن لباس گرسنگی و ترس به کافران (نحل: ۱۱۲)، مُرده خواندن کوردلان (نمل: ۸۰)، پیر شدن کودکان از شدت سختی روز قیامت (مزل: ۱۷)، رسیدن جهنم به حد پاره پاره شدن از شدت خشم (ملک: ۸) و ... قطعاً از استعاره‌های مشتمل بر تخیل می‌باشد که برای مجسم نمودن واقعیات حقیقی در ذهن شنونده قوه خیال مخاطب را به کار گرفته، معارف واقعی را با بلاغت تمام به وی منتقل نموده است.

بنابراین، این دیدگاه نیز نمی‌تواند وجه صحیحی برای تفسیر آیه «وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» و توجیه مناسبی برای عدم شایستگی شعر برای پیامبر اکرم (ص) بوده باشد.

معنای «وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» با توجه به فرهنگ عصر نزول

مطالعه دقیق فرهنگ عرب عصر نزول و توجه به عقائد و باورهای رایج در میان آنان، به تبیین دقیق‌تری از وجه عدم سزاواری شعر برای پیامبر اکرم (ص) در آیه ۶۹ سوره یس منتهی می‌شود، چرا که همان گونه که اشاره شد مشرکان مکه در خصوص «شعر» بر این باور بودند که قدرت بر چینش الفاظ در قالب «شعر» از اموری است که جنیان و شیاطین بر آن قادرند و آنان‌اند که اشعار را بر شعراء الهام می‌کنند. همچنین به باور آنان شیاطین نسبت به اخبار آسمانی دست‌رسی داشته و هر کس را که بخواهند از این اخبار غیبی مطلع می‌ساختند. مشرکان نسبت به قرآن کریم نیز که مشتمل بر اخبار غیبی و معارف آسمانی بوده و به لحاظ ساختاری نیز دارای نظمی خارق العاده و خارج از توان بشر بود

چنین باوری را دنبال می‌کردند و همان گونه که برای شیاطین در نزول «شعر» بر «شعراء» نقش قائل بودند این نقش را برای آنان در نزول «قرآن» بر «پیامبر اکرم» (ص) نیز قائل بودند و سعی در القاء چنین امری در باور عموم مردم داشتند.

از طرف دیگر با توجه به آنچه در تحلیل بخش اول آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» به دست آمد مقصود از این تعبیر، نفی شعر بودن قرآن کریم بوده که بنابراین وقتی تعبیر «وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» را در این سیاق تحلیل کنیم چنین معنایی را افاده خواهد کرد که: ما این قرآن را به صورت شعر بر پیامبر اکرم (ص) (با وساطت شیاطین) نازل نکردیم و چنین امری (نزول شیاطین و الهام آنان بر پیامبر) شایسته پیامبر (ص) نمی‌باشد.

مطابق این تحلیل، آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ» (یس: ۶۹) با آیاتی همچون «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ، تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ، يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ» (شعراء: ۲۲۳-۲۲۱)، «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ...» (حاقة: ۴۱-۴۰)، «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ... وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ» (تکویر: ۱۹-۲۵)، «وَ حَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ، إِلَّا مَن اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُّبِينٌ» (حجر: ۱۸-۱۷) و «وَ مَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ؛ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ؛ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ» (شعراء: ۲۱۲-۲۱۰) در یک راستا قرار گرفته و هدف واحدی را دنبال می‌کنند و آن نفی وساطت شیاطین در نزول قرآن کریم بر پیامبر اکرم (ص) می‌باشد که در برخی از این آیات با ضمانت حفظ قرآن از استراق سمع شیاطین، تاکید شده است.

نکته لطیفی که از ضمیمه آیات سوره شعراء به آیه سوره یس به دست می‌آید این امر است که نه شیاطین لیاقت و سزاوار وساطت نزول معارف قرآن کریم بر پیامبر اکرم (ص) را دارند «وَ مَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ» و نه برای پیامبر اکرم شایسته آن است که قرآن کریم را بسان «شعر» از شیاطین دریافت کند «وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ».

لازم به ذکر است که این تحلیل با رجوع ضمیر «لَهُ» در «وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ» به قرآن کریم آن گونه که برخی از مفسران محتمل دانسته‌اند نیز سازگار می‌باشد، چرا که در این صورت معنای آیه چنین خواهد شد: ما این قرآن را به صورت شعر بر پیامبر اکرم (ص) (با

وساطت شیاطین) نازل نکردیم و چنین امری (نزول قرآن توسط شیاطین) شایسته قرآن کریم نمی‌باشد.

نتیجه‌گیری

۱. رکن اساسی شعر در اصطلاح اهل منطق، خیالی بودن محتوای سخن است هرچند بدون وزن و قافیه ادا شود، اما در اصطلاح ادبی رایج در بین مردم، وزن و قافیه شرط و رکن اصلی «شعر» به شمار می‌آید به طوری که محتوا در ماهیت شعر تأثیری ندارد. از آنجا که اهل لغت تنها همین معنای ادبی را برای واژه شعر بیان داشته و همچنین از آنجا که اصطلاح منطقی شعر تنها بین حکماء و عالمان منطق متداول بوده نه بین عموم مردم و عرب عصر نزول، بر این اساس حمل «شعر» و «شاعر» در قرآن کریم بر اصطلاح منطقی این واژه، صحیح نیست.

۲. در باورهای عرب عصر نزول، قدرت شعراء بر سرودن اشعار، ناشی از الهامات جنیان بوده است به این معنا که هر شاعری به خاطر همراهی با جنی مخصوص و دریافت شعر از او، به عنوان شاعر شناخته می‌شود چرا که آنان شعر را به صورت عادی خارج از توان انسان دانسته و چنین اموری را به جن منتسب می‌دانستند.

۳. در بخش اول آیه ۶۹ سوره یس در تفسیر تعبیر «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ» دو دیدگاه بین مفسران مطرح است: برخی مقصود از آن را نفی تعلیم مطلق شعر به پیامبر (ص) دانسته و آن را به عجز پیامبر (ص) از سرودن شعر معنا نموده‌اند و برخی مقصود از آن را تنها نفی نزول شعرگونه قرآن کریم بر پیامبر (ص) دانسته‌اند که این دیدگاه دوم از قوت بیشتری نسبت به دیدگاه اول برخوردار است.

۴. در تحلیل بخش دوم آیه ۶۹ سوره یس، در تفسیر تعبیر «وَمَا يَنْبَغِي لَهُ» و بیان وجه تنزیه پیامبر (ص) از شعر، چهار دیدگاه بین مفسران وجود دارد اما به نظر می‌رسد نگرش خاص عرب عصر نزول و باور به وساطت شیاطین در الهام اشعار به شعراء، وجه منزه دانستن پیامبر (ص) از دریافت شعرگونه قرآن کریم از ملا اعلی می‌باشد چرا که نه شیاطین لیاقت و سزاوار وساطت نزول معارف قرآن کریم بر پیامبر اکرم (ص) را دارند «وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُمْ» و نه برای پیامبر اکرم شایسته آن است که قرآن کریم را بسان «شعر» از شیاطین دریافت کند «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ».

منابع:

۱. قرآن کریم
۲. آقاحسینی، حسین (۱۳۸۱ش)، فرشته شعر، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، زمستان، شماره ۱۸۵.
۳. آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ق)، روح المعانی، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۴. ابن ابی حاتم، رازی (۱۴۱۷ق)، تفسیر ابن ابی حاتم، ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز.
۵. ابن درید، محمد بن حسن (بی تا)، جمهره اللغه، بیروت، دار العلم للملایین.
۶. ابن سعد، محمد بن سعد الزهری (۱۴۱۷ق)، الطبقات الکبری، بیروت، احیاء التراث العربی.
۷. ابن سیده، علی بن اسماعیل (بی تا)، المحکم و المحيط الأعظم، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۸. ابن عطیه اندلسی، عبد الحق بن غالب (۴۲۲ق)، المحرر الوجیز، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۹. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو (۱۴۱۹ق)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۱۰. ابن ماجه، محمد بن یزید (بی تا)، سنن ابن ماجه، بیروت، دار الفکر.
۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت، دار صادر.
۱۲. ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ق)، البحر المحیط، بیروت، دار الفکر.
۱۳. ابوالفتح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸ق)، روض الجنان، مشهد، آستان قدس رضوی.
۱۴. احمد بن حنبل، (۱۴۱۹ق)، مسند احمد بن حنبل، بیروت، عالم الکتب.
۱۵. ارسطو (۱۳۶۹ش)، ارسطو و فن شعر، ترجمه دکتر عبد الحسین زرین کوب، تهران، امیر کبیر.
۱۶. ازهری، محمد بن محمد (بی تا)، تهذیب اللغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۷. ایزوتسو، توشی هیکو (۱۳۶۸ش)، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۸. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۰۷ق)، صحیح بخاری، بیروت، دار ابن کثیر الیمامه.
۱۹. بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰ق)، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۰. بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ق)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۱. بیهقی، احمد بن الحسین (بی تا)، السنن الکبری، مکه، مکتبه دار الباز.
۲۲. ترمذی، محمد بن عیسی (بی تا)، جامع ترمذی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۲۳. ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم (۱۴۲۲ق)، *الكشف و البیان عن تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۴. جوهری، اسماعیل بن حماد (بی تا)، *الصحاح*، بیروت، دار العلم للملایین.
۲۵. حاکم نیشابوری، محمد بن زید (بی تا)، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۲۶. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۳۶۳ق)، *الجواهر النضید*، قم، بیدار، بی جا.
۲۷. خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت (بی تا)، *الكفاية فی علم الروایة*، مدینه، مكتبة العلمیة.
۲۸. دارقطنی، ابو الحسن علی بن عمر (۱۴۱۸ق)، *سنن دارقطنی*، بیروت، دار الفكر.
۲۹. دروزه، محمد بن عزت (۱۳۸۳ق)، *التفسیر الحدیث*، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة.
۳۰. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد (۱۳۸۲ق). *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، بیروت، دار المعرفة.
۳۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۲۰ق)، *محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء*، بیروت، دار الأرقم بن ابی الأرقم.
۳۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *مفردات ألفاظ القرآن*، بیروت، دارالعلم.
۳۳. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷ق)، *الكشاف*، بیروت، دار الکتب العربی.
۳۴. سید بن قطب بن ابراهیم (۱۴۱۲ق)، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دار الشروق.
۳۵. سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ق)، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
۳۶. شبر، سید عبدالله (۱۴۰۷ق)، *الجواهر الثمین فی تفسیر الکتب المبین*، کویت، مكتبة الالفین.
۳۷. صادقی تهرانی، محمد (۱۳۶۵ش)، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی.
۳۸. صنعانی، عبدالرزاق (بی تا)، *تفسیر القرآن*، ریاض، مكتبة الرشد.
۳۹. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق)، *المیزان*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۴۰. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، *مجمع البیان*، تهران، ناصر خسرو.
۴۱. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۱۲ش)، *جامع البیان*، بیروت، دار المعرفة.
۴۲. طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴۳. طوسی، خواجه نصیر الدین (۱۴۰۸ق)، *تجرید المنطق*، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۴۴. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر (۱۴۰۴ق). *تهذیب التهذیب*، بیروت، دار الفكر.
۴۵. غکری، عبدالحی بن عماد (بی تا)، *شذرات الذهب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی جا.
۴۶. عمید، حسن (۱۳۷۲ش)، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران، امیر کبیر.

۴۷. فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴۸. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، *کتاب العین*، قم، نشر هجرت.
۴۹. فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۵ق)، *تفسیر الصافی*، تهران، صدر.
۵۰. قرشی، محمد بن ابی الخطاب (بی تا)، *جمهره اشعار العرب فی الجاهلیه و الاسلام*، مصر، دار نهضة مصر.
۵۱. قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴ش)، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
۵۲. لاهیجی، محمد بن علی (۱۳۷۳ش)، *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران، نشر داد.
۵۳. مسعودی، علی بن الحسین (۱۴۰۹ق)، *مروج الذهب*، قم، دار الهجره.
۵۴. مسلم، مسلم بن حجاج (بی تا)، *صحیح مسلم*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۵۵. مصطفوی، حسن (۱۳۶۸ش)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۵۶. مظفر، محمد رضا (۱۳۶۶ش)، *المنطق*، قم، اسماعیلیان.
۵۷. مکارم شیرازی و همکاران، ناصر (۱۳۷۴ش)، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۵۸. ملاصدرا، صدر المتاهلین محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶ش)، *تفسیر القرآن الکریم*، قم، بیدار.
۵۹. میبدی، رشید الدین احمد بن ابی سعد (۱۳۷۱ش)، *کشف الأسرار و عدة الأبرار*، تهران، امیرکبیر.
۶۰. نحاس، احمد بن محمد (۱۴۲۱ق)، *إعراب القرآن*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۶۱. نسائی، احمد بن شعیب (بی تا)، *السنن الکبری*، بیروت، دار الکتب العلمیه.

